أعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحِيم‌

الحَمدُ لِلّه ربِّ العالَمينَ و الصّلوة والسّلامُ على أشرَف المُرسَلينَ‌

وخاتمِ النَّبيينَ أبى‌القاسمِ محمَّدٍ و علَى آلِهِ الطَّيِّبين الطّاهرين‌

واللعنة علَى أعدائِهم أجمَعينَ‌

## سلوك یعنی قیام به آنچه مورد رضای حق است‌

 بحث پیرامون این فقره از حدیث شریف عنوان بصری بود كه حضرت می‌فرماید: «إنّى رَجُلٌ مَطلُوبٌ؛ من مورد مراقبت و توجّه هستم، دولت و حكومت روی من نظر دارد.»

 عرض شد كه: هدایت و دستگیری پروردگار معیار مشخّص و تعریف شده‌ای برای همه ندارد؛ بلكه خداوند متعال راه‌های مختلفی را برای هدایت بشر بر حسب استعداد افراد قرار می‌دهد، و ممكن است راه شخصی با راه دیگری تفاوت داشته باشد. و آنچه كه برای سالك لازم است عبارت است از: تسلیم در برابر رضا و مشیت پروردگار، و عمل به آنچه كه قطع دارد صلاح و رضای حضرت حقّ به آن تعلّق گرفته است.

 در جلسه گذشته عرض شد كه: عدّه‌ای از بزرگان و علماء نجف، خدمت مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه رسیده و از ایشان دستوراتی برای عمل و سلوك إلی‌

 اللَه می‌خواستند؛ ایشان قبل از پرداختن به این موضوع به آنها می‌فرمایند: آیا شما بر طبق آنچه كه تا به حال دانسته‌اید، عمل كرده‌اید كه الآن به دنبال مجهولات می‌گردید؟!

 از این بیان ایشان استفاده می‌شود كه: راه خدا و سلوك إلی اللَه بر خلاف آنچه كه تصوّر می‌شود راهی دشوار و ناشناخته و عجیب و غریب و تافته‌جدابافته از مسیر حق نیست كه اسمش را سیر و سلوك و راه خدا، و ثمره آن را دستگیری و تربیت نفوس گذاشته باشند؛ بلكه سلوك إلی اللَه عبارت است از: قیام به آنچه كه مورد رضای حق است.

 آری، این معنای سلوك إلی اللَه است، و هر كسی غیر از این تصوّر كند، در اشتباه محض است.

## مرحوم علّامه: «بدانید كه قدم از قدم برنمی‌دارید إلّا بالعمل برضی اللَه»

 روزی مرحوم والد رضوان اللَه علیه در دو سه سال آخر حیاتشان دوستانی را كه در مشهد داشتند جمع كردند و با آنها اتمام حجّت كرده و فرمودند:

 خیال نكنید به صرف اینكه اسم خود را سالك گذاشته‌اید و به گمان اینكه خود را در تحت حصن و حرز درآورده‌اید، دیگر مسأله فیصله پیدا كرده و كار خود را تمام شده تلقّی كنید. ای رفقا! بدانید كه: قدم از قدم برنمی‌دارید إلّا بالعَمَلِ برِضَى اللَه؛ به اندازه سر سوزنی از جای خود حركت نمی‌كنید مگر به اینكه به این مطالب عمل كنید.

 یعنی صرفِ با ما بودن ملاك نیست بلكه ملاك عمل است، و دل خوش كردن به اینكه ما در تحت حفظ و حراست ولایت قرار گرفته‌ایم، خواب و خیال است، و اگر به مطالبی كه مطرح می‌شود عمل شود جلو می‌روید، و اگر صد سال هم اسم سالك را با خود یدك بكشید یك سانت به جلو حركت نخواهید كرد؛ این را سلوك می‌گویند.

 سلوك یعنی: عمل بر وفق رضای خدا و یقینیات؛

 سلوك یعنی: حفظ امانت در هر موقعیت و در هر جا، ولو اینكه بر خلاف منافع انسان باشد؛

 سلوك یعنی: صداقت با خود و با خلق خدا در همه جا و همه وقت، ولو اینكه بر خلاف منافع باشد؛

 سلوك یعنی: احتراز از غیبت در همه جا و همه وقت، ولو اینكه این غیبت نفع و بهره‌ای را برای انسان به ارمغان بیاورد.

## مرحوم آیة اللَه انصاری: سلوك یعنی عمل كردن به احكام خمسه‌

 مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند كه: «سلوك عبارت است از عمل به احكام خمسه: واجب ومستحب و حرام و مكروه و مباح.»

 چه بسیار افرادی در خدمت بزرگان بودند كه خیال می‌كردند صرف ادراك محضر ایشان كار را تمام می‌كند، درحالی‌كه مسأله این‌طور نبود. ما بسیاری از افرادی را می‌دیدیم كه می‌آمدند و در مجالس شركت می‌كردند، ولی عمل آنها گواه بر عدم یقین آنها به راه بود. بالأخره این افراد جان سالم به‌در نبردند و در وادی هلاكت سقوط كردند؛ چراكه اولیا الهی با كسی شوخی ندارند، و اساساً راه خدا شوخی‌بردار نیست و خداوند با كسی رفاقت و رحمیت ندارد.

## سؤال جالب آیة اللَه حسن‌زاده آملی از آقازاده مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه‌

 اخیراً یكی از دوستان مطلب بسیار جالبی را از قول حضرت آیة اللَه جناب آقای حسن‌زاده آملی وفقه اللَه تعالی لمرضاته نقل كردند و گفتند:

 روزی خدمت آقای حسن‌زاده رسیدم و صحبت از مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه و آقازادگان ایشان به میان آمد، ایشان می‌گفتند:

 «روزی من از مرحوم آقا سید مهدی قاضی‌[[1]](#footnote-1) سؤال كردم: آقا! حقیقت و سرّ مرحوم قاضی به كدام یك از آقازادگان و اولاد منتقل شده است؟ آن جنبه معنوی و روحی را كه مرحوم قاضی داشتند، كدام یك از آقازادگان ایشان از آن حقیقت بهره بردند؟ و منظورم از این سؤال این بود كه: آیا شما هم در این زمینه حظّی برده‌اید یا نه.

 ایشان فرمودند:" نه آقاجان! ما كجا توانستیم آن حقیقت و واقعیتی را كه در پدر ما بود به ارث ببریم؟! از میان اولاد مرحوم والد ما فقط یك خواهری داشتیم كه او وارث حقیقت و سرّ ایشان بود و او هم از دنیا رفته است."»

 بعد ایشان می‌فرمودند: «مرحوم آخوند ملّاحسینقلی همدانی قدّس اللَه رَمسَه در حدود سیصد شاگرد سلوكی داشت كه هر كدام ستاره‌ای در آسمان معرفت، و چراغی برای هدایت خلق بودند؛ افرادی مانند: مرحوم آقای سید احمد كربلایی، آقای سید محمّدسعید حبّوبی، آقای شیخ محمّد بهاری، بزرگانی از شاگردان مرحوم آخوند ملّاحسینقلی همدانی بودند. سیصد نفر از مرحوم آخوند ملّاحسینقلی همدانی استفاده بردند آن‌هم به این نحو از استفاده تامّ، درحالی‌كه فرزند بلافصل مرحوم آخوند ملّاحسینقلی در منزل ایشان بود و از این مسائل هیچ خبر نداشت!»

 این مسأله بسیار مهمّی است كه: راه و مسیر خدا بر اساس حقیقت و واقعیت است، و اینكه گفته شود: راه خدا شوخی بردار نیست بدین جهت است كه: خداوند متعال نسبت به بندگانش نظر واحدی دارد و همه در نزد او مساوی هستند، و همه بندگان خدا و مخلوق او هستند؛ بنابراین معنا ندارد كه نسبت به فردی نظری داشته باشد و نسبت به دیگری نداشته باشد، منتهی بحث در این است كه: چه كسی در این راه قدم می‌گذاردو با تمام وجود حركت می‌كند.

## كلام امام زمان علیه‌السّلام در نامه‌ای به شیخ مفید أعلی اللَه مقامه‌

 امام زمان علیه‌السّلام در نامه‌ای به شیخ مفید می‌فرمایند:

 ولو أنَّ أشياعَنا وفَّقَهم اللَه لطاعَتِه على اجتِماعٍ مِن القلوبِ فى الوفاءِ بالعهدِ عليهِم لما تأخَّرَ عنهم اليُمنُ بِلقائِنا، و لتَعَجَّلَتْ لهم السَّعادةُ بمشاهَدَتِنا على حقِّ المعرفة، و صِدقِها منهم بنا؛ فما يحبِسُنا عنهم إلّا ما يَتَّصلُ بنا ممّا نَكرَهُه و لانُؤثِرُه منهم.[[2]](#footnote-2)

 حضرت می‌فرمایند كه: «اگر شیعیان ما، واقعاً به آنچه كه بر عهده آنها قرار

 داده شده و بر آن عهدی كه بر آنها التزام دارند عمل كنند و متابعت ما را پیشه خود نمایند، به لقاء ما خواهند رسید و از مشاهده ما محروم نخواهند شد.»

 در اینجا منظور حضرت تنها مشاهده و لقاء ظاهری نیست، بلكه مقصود حضرت آن است كه: حقیقت و نور ولایت در دل آنها متمكّن خواهد شد، و آنها راه خدا را با آن نور مشاهده می‌كنند و مسیرشان را تشخیص می‌دهند. و آنچه كه موجب ابتعاد آنها از ما می‌شود، همان اعمالی است كه انجام می‌دهند و ما را ناراضی می‌كنند، و ما نسبت به آن كارها كراهت داریم.[[3]](#footnote-3)

 باید توجّه داشت كه در این كلام صاحب مقام ولایت كلّیه می‌فرماید: «این اعمال آنهاست كه آنها را از ما دور می‌كند، و إلّا ما به آنها از خود آنها نزدیك‌تریم.» یعنی واقعاً اگر كسی بر طبق آنچه كه می‌داند عمل كند و خود را گول نزند، او به ما نزدیك است و در نزد ما است.

## تقاضای دستور یكی از علمای معروف قم از علّامه طهرانی و پاسخ ایشان‌

 روزی یكی از آقایانی كه چند سال پیش از دنیا رفت و ایشان را در قم دفن كرده‌اند، در زمان سلطنت شاه خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه آمده بود و از ایشان دستور و برنامه‌ای می‌خواست.

 من ایشان را می‌دیدم كه یك‌روزدر میان برای دو سه مرتبه خدمت مرحوم آقا می‌آمدند و بعد به طور كلی این ارتباط قطع شد. ایشان از معمّرین و از علمای معروف قم بود، و سه چهار سال است كه از دنیا رفته است.

 از آنجا كه من در این جریان رفت و آمد داشتم، تا حدودی از مسائل و سخنانی كه ردّ و بدل می‌شد، اطّلاع پیدا كرده بودم. روزی از مرحوم آقا سؤال كردم: «آقا! ایشان چرا رفت و دیگر نیامد؟»

 ایشان فرمودند: «این آقا آمده بود برای اینكه با ما مصاحبت داشته باشد و از

 مسائل سیر و سلوك و دستورات اخلاقی هم بهره‌مند شود؛ من به ایشان گفتم: آیا شما در این طلب خود آن‌قدر مُجِدّ هستید كه آنچه را گفتم بدون چون و چرا انجام دهید؟!»

 (زیرا بالأخره مسأله، مسأله آسانی نیست. صحبت در سعادت و شقاوت و فلاح و رستگاری انسان است، و چه بسا ممكن است مطالبی به ذهن انسان برسد كه با منویات ولی در تنافی باشد؛ پس باید دید كه انسان چقدر آمادگی دارد؟)

 ایشان فكری كرد و چون در آن موقع وارد بعضی از جریان‌ها شده بود، گفت: «آقا شما هرچه بفرمایید اطاعت می‌كنم، امّا از این جریان نمی‌توانم دست بردارم.»

 مرحوم آقا در پاسخ فرمودند: «اتّفاقاً همین‌جا نقطه ضعف شما است و ما نمی‌توانیم با شما كنار بیاییم؛ چون اوّلین مسأله ما همین است كه شما باید از این جریان دست بردارید.»

 ایشان هم رفت و نتوانست استفاده كند و بعد هم از دنیا رفت.

## مراجعه به استاد به شرط عدم پیروی در بعضی موارد، توجیه عقلی و منطقی ندارد

 حال صحبت در این است كه: اگر شخصی بخواهد به حقیقت و واقعیت برسد، دیگر تخصیص معنا ندارد؛ چراكه اگر شما با توجّه به علم و تجربه و ادراك و بصیرت خود، ایشان را حق می‌دانید و خود را در اختیار قرار می‌دهید، معنایش این است كه ایشان در یك افق بالاتری است: افق دیدی كه محدود به علوم اكتسابی و حصولی و مقید به تجارب شخصی و اجتماعی نیست، دیدگاهی كه در چهارچوب قانون بصیرت و ادراك عادی و عرفی نمی‌گنجد؛ شما با این وِجهه نظر نزد او می‌روید و إلّا به چه دلیل با اینكه افراد بسیاری بودند به ایشان مراجعه كردید؟ وقتی برای انسان چنین مسأله‌ای روشن شود، دیگر عذری نخواهد داشت، و لذا شما نمی‌توانید از این شخص بزرگ دست بردارید و اینجاست كه خدا جلوی انسان را می‌گیرد.

 اگر فرضاً مرحوم آقا به ایشان می‌گفتند: آقا! برو و خودت را از پشت‌بام پائین‌

 بینداز، آیا او انجام می‌داد یا نمی‌داد؟ كسی كه می‌گوید: هرچه شما بگویید من انجام می‌دهم، معنایش این است كه در این مورد هم تسلیم است. و إلّا مسائل مربوط به نفوس و جروح و دماء و یا مسائل مربوط به عِرض و ناموس و اموال را استثناء می‌كرد؛ در این‌صورت «شیر بی‌یال و دُم و إشكم» می‌شود كه مولانا می‌گوید:

شیر بی دم و سر و إشكم كه دید \*\*\* این‌چنین شیری خدا خود نافرید[[4]](#footnote-4)

 بنابراین، این شخص موتی را كه موجب انقطاع او از حیات دنیوی است چون بر طبق دستور است می‌پذیرد، ولی جدا شدن از این جریان خاص را نمی‌پذیرد!

 اینجاست كه مسائل نفسانی جلو می‌آید و مانع از پذیرش حق می‌شود، و با این توجیهات كه: آقا! چرا شما بعد از سال‌ها مبارزه از این جریان درحالی‌كه عدّه‌ای به شما چشم دوخته‌اند، جدا شدید؟ و با رفتن شما چنین و چنان می‌شود، از پذیرش حق سر باز می‌زند.

 این مطالب را كه عرض می‌كنم واقعیت دارد؛ إن‌شاءاللَه خداوند دست انسان را بگیرد. گاهی انسان قبل از اینكه وارد جریانی شود نسبت به آن نظری دارد، و چه بسا ممكن است آن را قدح و مذمّت كند (مثلًا اگر پست و مقامی پیشنهاد شود، واقعاً قبول نمی‌كند و مذمّت هم می‌كند و مفاسد آن را در نظر می‌آورد) امّا همین كه بأی نحوٍ كان وارد آن جریان شد و یكی دو سال گذشت، اگر به او بگویند: حال از این جریان بیرون بیا، دیگر مسأله برای او خیلی سخت خواهد شد.

 زیرا اكنون در این جریان وارد شده، و با معاریف واقوامی آشنا شده، حیثیت‌

 و شخصیتی پیدا كرده، روی او حساب می‌كنند و الآن برای خود كسی شده، در منزل و منظر زن و بچه خودش اعتباری پیدا نموده، حال اگر دفعتاً به او بگویند: «آقاجان! تو خود می‌دانی كه این جریان با سابقش تفاوتی نكرده است، و به همین مقدار ما از خدمات تو ممنون هستیم و از این پست كناره بگیر» در اینجا حساب او با كرام الكاتبین است و مسأله برای او خیلی مشكل خواهد شد.

## شمّه‌ای از حالات آیة اللَه حاج ملّاعلی كنی رحمة اللَه علیه‌

 خداوند مرحوم حاج ملّاعلی كَنی را رحمت كند؛ ایشان از بزرگان علماء طهران به حساب می‌آمد و در زمان مرحوم شیخ انصاری مرجع علی‌الإطلاق طهران بود. طهران در آن زمان پایتخت بود. ایشان در زمان ناصرالدّین شاه بود و ناصرالدّین شاه به شدت از او می‌ترسید؛ زیرا او حاكم شرع و مبسوط الید بود.

 می‌گویند: روزی ناصرالدّین شاه برای شكار به بیرون از طهران رفته بود، موقع عصر كه شد به اطرافیان خودمی‌گوید: باید هرچه زودتر به طهران برگردیم. آنها گفتند: أعلی‌حضرت! هنوز تا غروب مدّتی باقی مانده است. او گفت: باید برگردیم! می‌دانید چه فكری كرده‌ام؟ الآن به این فكر افتادم كه اگر آخوند ملّاعلی كنی به مردم بگوید: دروازه‌ها را بر شاه ببندید، دیگر ما پشت دروازه خواهیم ماند و آن‌وقت چه كسی می‌تواند دروازه‌ها را به روی ما باز كند؟!

 آری، ایشان چنین عالم با اقتداری بود، و دم و دستگاه بسیار مفصّلی هم داشت. و البتّه همه اینها بر اساس مصلحت بود؛ چراكه می‌خواست با شاه مقابله كند.

## كشیدن خط راه‌آهن توسط انگلیسی‌ها در ایران، بهانه برای ورود استعمار

 در آن زمان خارجی‌ها آمده بودند و می‌خواستند كه در ایران ریل راه آهن بكشند، تا اینكه قضیه به سمع مرحوم آخوند حاج ملّاعلی كنی رسید و ایشان این معاهده را وِتو كرد و با آن مخالفت نمود. البتّه این طرح‌ها وسائط و وسائلی برای نفوذ و ورود استعمار در ایران و از بین بردن فرهنگ اسلام و تشیع بود؛ این طرح گرچه ظاهر آراسته‌ای داشت ولی منویات و مسائل پشت‌پرده برای بسیاری مشخّص بود. در این موقعیت عدّه‌ای تبلیغ می‌كردند كه این‌آخوندها كسانی هستند كه‌

 می‌خواهند ملّت را در همان عقب افتادگی نگه دارند؛ امروزه دنیا در حال ترقّی است و چنین و چنان شده است و مسائل تغییر و تبدّل پیدا كرده است، آخر این كار ایشان چه معنا دارد؟! تا اینكه در منزل مرحوم آخوند مجلسی تشكیل شد و نمایندگان آنها هم در آن شركت كردند.

## تشبیه لطیف نفس به گوساله‌ای كه به گاو تبدیل می‌شود

 مرحوم آخوند به یكی از غلامان و نوكران دستور داد و گفت: برو و فلان گاو را از طویله به وسط مجلس بیاور؛ او هم رفت و یك گاو عجیب و غریبی را در همان مجلسی كه وزرای ناصرالدّین‌شاه و مأمورینی از دُوَل سه‌گانه خارجی نشسته بودند آورد.

 مرحوم آخوند به آن نوكر رو كرد و گفت: این گاو را از فلان درب (دری كه افراد از آنجا رفت آمد می‌كردند) بیرون ببر، درحالتی‌كه آن گاو بسیار بزرگ و ارتفاعش از در بیشتر بود و از در بیرون نمی‌رفت.

 در این موقع مرحوم آخوند به آنها رو كرد و گفت: وقتی كه ما این گاو را آوردیم آن را از همین دری كه الآن رد نمی‌شود وارد كردیم، زیرا آن‌وقت كوچك بود، ولی الآن بزرگ شده و دیگر نمی‌تواند از این در بیرون برود؛ و این جواب شماست.

 صحبت در این است كه نفس انسان تا وقتی در موقعیت مناسب قرار نگرفته است، خیلی رجز می‌خواند كه چرا چنین و چنان می‌كنند، كارهای خلاف انجام می‌دهند، اینجا و آنجا اشكال دارد، چرا به داد كسی نمی‌رسند و ... امّا وقتی كه خود انسان در آن موقعیت قرار گرفت و آن موقعیت و مقام به سراغ او آمد و بر تمام شراشر وجود او پنجه درافكند، به طوری كه به تدریج استعداد و حرّیت فكری و نفسی و آزادمنشی و سرّ انسان را مخذول و مغلوب هواهای نفسانی و شیطانی كرد، ناگهان متوجّه می‌شود كه دیگر مفرّی ندارد و هیچ توان و قدرتی برای استخلاص از این مهلكه وجود ندارد. و آنجاست كه شروع به توجیه كردن مطالب و كارهای‌

 خود می‌كند؛ لذا دیده می‌شود كه همین آقایی كه دو سال پیش از این جریان مذمّت و انتقاد می‌كرد، الآن آن را مدح و توجیه می‌كند.

## داستان شخصی كه قبل از رسیدن منصب و مقام به دیگران اعتراض می‌نمود

 یك‌وقتی در مجلسی كه بسیاری از افراد در آن شركت می‌كردند و دیگر خصوصیاتش را ذكر نمی‌كنم حضور داشتم. در آن مجلس مطالبی از این‌طرف و آن‌طرف مطرح می‌شد، و افرادی هم كه حضور داشتند از مسائل مملكتی و سایر مطالب به طور كلی اطّلاع داشتند. طبعاً در آن مجلس مطالب خوشایندی مطرح نمی‌شد و گاهی اسمی از افراد به میان می‌آمد، و لذا من هم قدری مكدّر شدم و روی‌هم‌رفته خوشم نیامد و برای مرتبه بعد كه من را دعوت كردند دیگر نرفتم و به آنها گفتم: اینها مطالبی است كه نیاز به گفتن و شنیدن ندارد؛ اینكه فلانی مرتكب فلان كار شده به ما چه مربوط است؟ و بالأخره ما هم در حدود شعور و بصیرت و ادراك خود به این مقدار می‌دانیم؛ چرا انسان نسبت به افراد سوء ظن پیدا كند؟ این كار صحیح نیست.

 در آن مجلس شخصی بود كه خیلی بیش از دیگران در طرد و مذمّت این افراد حرارت و حمیت به خرج می‌داد، و خلاصه صحبت ایشان این بود كه: بعضی افراد مانند مغازه‌های یك بَری كه فقط از یك زاویه با خارج ارتباط دارند، یك بر هستند، و بعضی افراد هم مانند مغازه‌های دو بر، دو بر هستند و گاهی به این طرف و گاهی به آن طرف می‌غلطند، و بعضی هم سه بر دارند.

 آن‌وقت به طعنه می‌گفت: «در چنین وضعیتی باید افراد شش بر باشند و امروزه این افراد هستند كه می‌توانند كاری انجام بدهند، و إلّا تا شخصی بخواهد حرفی بزند، طبعاً با مشكلاتی مواجه می‌شود. افرادی كه الآن در رأس كار هستند شش بَرند؛ امروز این‌طور سخن می‌گویند و فردا به نحو دیگری حرف می‌زنند.»

 مدّتی از این جریان گذشت و خود ایشان هم به پست و مقامی رسید؛ روزی یكی از دوستان از ایشان سؤالی می‌كند كه: چرا فلان مطلب باید این‌طور باشد؟! در پاسخ می‌گوید: مشخّص است كه انسان باید تابع دولت و حكومت باشد، و چون‌

 حكومت حكومت اسلامی است، پس هر دستوری مُطاع است.

 در اینجا می‌بینیم ایشان در عرض مدت كوتاهی حرفی می‌زند كه به جای شش بر باید شصت بر داشته باشد تا بتواند چنین مطلبی را با این وسعت بگوید.

 باری، این نفس امّاره است كه حرّیت و آزادمنشی در فكر و اندیشه و عمل را از انسان سلب می‌كند، و او را در محدوده‌ای قرار می‌دهد كه موجب می‌شود تمامی استعدادات متبدّل و متغیر و متحوّل شود، و بعد هم شروع می‌كند به توجیه در توجیه و تأویل در تأویل، و این بسیار عجیب است.

## عنایت و لطف، پشتیبان كسانی است كه قدم صدق در راه او برمی‌دارند

 اینها همه برای این است كه انسان نمی‌خواهد واقعاً قدم در راه بگذارد، و إلّا اگر قدم صدق در راه خدا بردارد و واقعاً عمل كند، عنایت و لطف پروردگار پشتیبان او خواهد بود.

رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه‌كار \*\*\* كار مُلك است آن كه تدبیر و تأمل بایدش‌[[5]](#footnote-5)

 آن كسی كه می‌خواهد دو روزی را در این عالم طی كند و به مقصود برسد، چه به اینكه بنشیند و دائماً از این‌طرف و آن‌طرف بگوید و از این اوضاع و مسائل و موضوعات و تغییر و تغیرها گفتگو نماید؟! این مسائل به ما مربوط نیست!

 اگر به آن طلبه یا دانشجویی كه به زمان امتحانش چند روز بیشتر باقی نمانده و تمام وقتش را صرف مطالعه می‌كند بگویند: بیا این برنامه تلویزیون را تماشا كن، می‌گوید: این تلویزیون مبارك شما باشد، الآن وظیفه من این نیست؛ زیرا اگر بخواهم در این شرائط این برنامه را تماشا كنم از امتحان بازمی‌مانم و نمره نمی‌آورم. یا اگر به او بگویند: بیا دو روزی با هم به گردش برویم می‌گوید: فعلًا این گردش برای شما باشد، این وظیفه من نیست.

## مرحوم علّامه طهرانی: «سالك باید مثل كسی باشد كه شب امتحانش را می‌گذراند»

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: «سالك در این دنیا باید مثل آن كسی باشد كه شب قبل از امتحان را می‌گذراند.» در چنین شبی اصلًا كسی نمی‌خوابد؛ زیرا فردا سرنوشت او رقم می‌خورد و اگر باز بماند، برای همیشه مانده است.

كاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش‌ \*\*\* كی روی، ره ز كه پرسی، چه كنی، چون باشی‌[[6]](#footnote-6)

 \*\*\* \*

ای دل ار عشرت امروز به فردا فكنی‌ \*\*\* مایه نقد بقا را كه ضمان خواهد شد[[7]](#footnote-7)

 امروز برای امروز است و فردا هم برای فردا. در كارهای خود نگوئیم فردائی هم خواهد آمد، نه آقاجان! هیچ معلوم نیست؛ یك لحظه جناب عزرائیل علیه‌السّلام می‌آید و قلب می‌ایستد و دیگر كار انسان تمام است و هیچ تضمینی هم وجود ندارد.

 اینكه گفته می‌شود: «الآن مصلحت در این است كه فلان كار از امور دنیا را انجام دهم و چنین و چنان كنم»، به مقداری صحیح است كه برای زندگی انسان ضرورت دارد، و امّا اضافه بر مقدار ضرورت كه وقت و فكر انسان را بگیرد، برای سالك مضرّ و مربوط به آدم‌های بی‌كار و بی‌عار است.

 آن كسی كه درد دارد، فوراً خود را به طبیب نشان می‌دهد و إلّا ممكن است مشكلی باشد كه اگر دیر اقدام كند خطری غیر قابل جبران برای او پیش آید.

 شما به جوّی كه امروزه بر ما حاكم است و به این اوضاعی كه بر ما می‌گذرد، نگاه كنید و ببینید مردم در چه حال و هوا و اوضاعی سیر می‌كنند!

 گویند: به یك سیگاری گفتند سیگارت را ترك كن، گفت: من اصلًاشب را به عشق سیگار می‌خوابم تا صبح بیدار شوم و سیگار بكشم، و از شما در تعجّبم كه شما به عشق چه چیز می‌خوابید؟!

 حال ببینید كه ما نسبت به او چه قضاوتی داریم و او نسبت به ما چه قضاوتی می‌كند!

 آری، توده مردم این‌چنین هستند. اكنون باید دید آیا واقعاً به آن حد از علم و عقل رسیده‌ایم كه به جای اینكه دو ساعت عمر خود را صرف مشاهده برنامه‌هائی نمائیم كه از اوّل تا آخر آن هیچ چیزی بر معلومات ما اضافه نمی‌كند مگر خراب شدن ذهن و خرد شدن اعصاب و درهم ریختگی فكر، بیاییم سه چهار ورق از مطالب واقعی و كتاب‌های سودمند و علوم الهی را برای خود تحصیل كنیم؟! اگر به این مرحله رسیدیم آن‌وقت سالكیم.

## سالك واقعی در خود احساس درد می‌كند و تمام توجّهش به ولی خداست‌

 سالك واقعی كسی است كه در وجود خود احساس درد دارد و ما الآن درد نداریم، سالك كسی است كه عار دارد و ما الآن بی‌عار هستیم، سالك كسی است كه عقل و ادراك دارد؛ اگر واقعاً انسان به این مرحله رسید، آن‌وقت اسم سالك بر او صدق خواهد كرد.

 ما در گذشته نزد بزرگانی بودیم و افرادی را می‌دیدیم كه وقتی به حضور این بزرگان می‌رسیدند فقط منتظر این بودند كه این و آن چه می‌كنند و چه رفتاری دارند و چگونه نماز می‌خوانند و چگونه روزه می‌گیرند؛ آخر به تو چه ربطی دارد؟! تو اكنون الماسی گرانبها در دست داری و آن‌وقت دائماً به این‌طرف و آن‌طرف چشم دوخته‌ای كه دیگران چه در جیب دارند و به چه مقام و مرتبه‌ای رسیده‌اند و چه گفتند و چه حرفی زدند؟! آخر ما كه خود هزار بدبختی و بیچارگی داریم، تا كی باید تا این حدّ جاهل باشیم كه درد خود را فراموش كنیم و به دنبال دیگران برویم؟!

 من خود شاهد بودم كه مرحوم آقای حدّاد بارها به یكی از شاگردان می‌فرمودند: به تو چه مربوط است كه این شخص آمده و فلان كار را كرده است؟! آخر تو چه‌كاره‌ای؟! به تو چه ربطی دارد كه فلانی اینجا آمد و رفت دارد، و فلان كار را كرده است؟! آخر مگر تو قیم و ولی و وكیل اینها هستی؟! بیا و استفاده‌ات را بكن و برو این مطالب را به كار ببند!

## علّامه طهرانی، تنها فردی كه در خدمت حضرت حدّاد سرگرم به خود بود

 از میان تمام شاگردان آقای حدّاد، تنها كسی كه سرگرم به كار و راه خود بود، پدر ما بود كه می‌آمد و می‌نشست و واقعاً به هیچ چیزی كار نداشت.

 چرا چنین بود؟ چون ایشان درد داشت و آنها نداشتند؛ ایشان در درون خودش احساس مرض می‌كرد و به دنبال معالجه بود و آن شخص نه احساس درد می‌كرد و نه به دنبال چاره می‌رفت. و دائماً به این و آن ایراد می‌گرفت كه تو در اینجا این كار و تو فلان كار را انجام دادی، و بدبخت مسكین تمام عمرش را به این حرف‌ها گذراند.

 بارها می‌شد كه من خدمت بعضی از رفقا و دوستان عرض می‌كردم كه: «این مطلبی را كه شما احساس می‌كنید مربوط به شخص شماست، قابل انتقال به دیگری نیست!» ولی باز می‌دیدیم كه می‌روند و به دیگری هم انتقال می‌دهند؛ آخر شما در اینجا چه كاره هستید؟! پس اینكه به شما می‌گوییم این مطلب قابل انتقال به دیگری نیست، معنایش چیست؟!

 تو راهت را طی كن و با كسی كاری نداشته باش! چرا حرفی را نقل می‌كنی كه شنونده طاقت شنیدن آن را ندارد و مفسده بار می‌آورد؟! چرا انسان سر خود مطلبی را پخش كند كه مفاسد و تبعاتی را بار بیاورد كه قابل كنترل نباشد و موجب خطراتی شود؟! مگر خدا زمام امور دین و دنیای مردم را به دست شما سپرده است؟! مگر بر شما وحی شده است؟! مگر بر شما تكلیفی شده است كه بیائید و از این و آن دستگیری كنید؟!

 این را بدانید كه: این افراد اصلًا راه به جایی نخواهند برد و ابداً قدم از قدم برنخواهند داشت. آن كسی كه همّ و غمش فقط این باشد كه دائماً نزد این و آن برود و این مطالب را بگوید، یك ذرّه حركت نخواهد كرد؛ من این را تضمین می‌دهم و شما روز قیامت جلوی مرا بگیرید!

 البتّه نه اینكه ما واجد این مطالبیم، ما كه از خود هیچ نداریم، و فقط در همین حدّ كه دور هم بنشینیم و صحبت و انس و مجالستی داشته باشیم، مطلوب ماست؛ ولی این مطالب را چون به چشم خود دیده‌ام عرض می‌كنم.

 هر وقت دیدید فردی سرش را در لاك خود فروبرده و به خود فكر می‌كند، بدانید كه او احساس درد می‌كند؛ مگر در صورتی كه تكلیف بر حرف زدن باشد.

## به‌دست دادن ملاكات، یكی از مسائل مورد نظر مرحوم علّامه‌

 لذا یكی از مسائلی كه همیشه مورد نظر بود و مرحوم آقا هم روی آن بسیار تكیه داشتند، به دست دادن ملاكات به افراد بوده است.

 ما می‌دیدیم ایشان در زمان حیاتشان خیلی صحبت می‌كردند؛ به یاد دارم مدّتی در شب‌های سه‌شنبه تفسیر بعضی از آیات خاصّ قرآن مثل تفسیر آیه‌ ( (اللَه نُورُ)،[[8]](#footnote-8) و در سال‌های متمادی شرح احادیث قدسیه «یا أحمد» و «یا عیسی»، و در سایر شب‌ها هم تفسیر قرآن، دائر بود. در روزهای جمعه هم جلسات سیار برقرار بود كه خودشان صحبت می‌كردند، و بعدها به مسجد قائم منتقل شد. حال، آیا فقط مأموریت ایشان این بود كه مانند ضبطصوت بیایند و یك نواری را بگذارند و بعد هم تمام شود و بروند؟! مسلّماً این نبود.

## مطلوبیت مجالس سیدالشّهداء، جهت رسیدن به ملاكات است‌

 امروزه مردم صرفاً در مجالس عزاداری شركت می‌كنند و از نظر آنان نفس مجلس عزاداری مطلوبیت دارد؛ درحالی‌كه مطلوبیت مجلس عزاداری سیدالشّهداء به این است كه ذاكر از مناقب و مطالب سیدالشّهدا در عاشورا و غیر عاشورا و نیز از

 مطالبی كه اصحاب و بزرگان بیان كرده‌اند بگوید تا مردم استفاده كنند، نه اینكه فقط بنشینند و گریه كنند و بروند.

 ما گمان می‌كنیم اقامه مجالس عزا فقط به این است كه بیاییم و بنشینیم و برویم؛ یعنی از نظر ما نفس شركت در این مجلس مطلوبیت دارد، درحالی‌كه قضیه این نیست. امام حسین علیه‌السّلام در روز عاشورا حتّی به ما كه امشب در اینجا نشسته‌ایم پیغام داده است و مطالب آن حضرت در روز عاشورا برای امروز و امشب ما است، مطالب حضرت سجاد و حضرت زینب و سایر ائمّه علیهم السّلام برای امروز و امشب ما است.

 آن‌وقت ما پوست را گرفتیم و از مغز و نتیجه و مطلوب غافل شدیم و اصلًا با آن كاری نداریم؛ یعنی شعار و ظاهر را حفظ كردیم، ولی به‌طور كلّی بقیه مطالب را كنار گذاشتیم.[[9]](#footnote-9)

## اگر فرضاً عاشورای دیگری تكرار شود ما در كدام سپاه قرار داریم؟

 امام حسین در روز عاشورا برای ما این پیام را داد كه اگر عاشورای مجدّدی تكرار شود، نكند كه ما در لشكر عمر سعد باشیم! مگر افراد لشگر عمرسعد ریش‌تراش و كراواتی بودند؟! آنها هم اهل نماز و روزه بودند. عمرسعد (پسر سعدوقّاص) امام جماعت و عالم كوفه بود، و همین‌طور شمر بن ذی‌الجوشن كسی بود كه خیلی از افراد او را برای ادای شهادت در محاكم قضائی می‌بردند.

 این افراد آنچنان كه در عكس‌ها با سبیل‌های از بناگوش دررفته معرّفی می‌شوند، نبوده‌اند. شمر از فرماندهان و سرلشگران جنگ صفّین بود، و در ركاب أمیرالمؤمنین شمشیر می‌زد، و حتّی شمشیری به صورتش خورد كه اگر قدری محكم‌تر خورده بود، شهید شده بود![[10]](#footnote-10)

 این مسأله بسیار مهمّی است كه مردم او را برای ادای شهادت به محاكم می‌بردند؛ یعنی چنین افراد وجیهی بودند ولی مشكل آنان این بود كه به آنچه كه می‌دانستند عمل نكرده بودند. انسان واقعاً از این قضایا در عجب می‌ماند. این اخلاق و رفتار و مواجهه و كردار بزرگان بود كه افراد را جذب می‌كرده است. چنانچه امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرمایند: «كونوا دُعاةَ النّاسِ بغير ألسِنَتِكم؛[[11]](#footnote-11) مردم را با غیر زبانتان (با عملتان) به سوی خدا دعوت كنید.»

## ملاك‌هائی كه مرحوم علّامه درصدد بیان آن بودند

 بنابر آنچه گذشت این مطالبی را كه بزرگان بیان می‌فرمودند، برای این بود كه ملاك به دست ما بدهند؛ ملاك‌هائی مانند: گذشت، انفاق، ایثار، تعقّل، تفكّر، دستخوش هوا و احساس نشدن، موقعیت را سنجیدن، خود را در برابر دیگران مساوی دیدن، خود را در برابر خدا عبد دیدن، اختیاری را در خود ندیدن و خود را تسلیم اراده و مشیت خدا كردن. اینها همان مطالبی بود كه مرحوم آقا در این سالیان دراز (بیست و دو سالی كه ایشان از نجف به طهران مهاجرت كردند) بیان می‌فرمودند.

## مرحوم علّامه تنها مرد عمل به آنچه كه خود می‌گفت‌

 و من گمان می‌كنم هیچ كسی غیر از خودشان به این حرف‌ها عمل نمی‌كرد؛ یعنی ایشان هم گوینده بود و هم عمل كننده. با شناختی كه ما نسبت به ایشان داشتیم واقعاً ایشان در مقام صداقت و عدالت و حفظ امانت و ایثار و انفاق و مردانگی و غیرت، بالادست نداشت!

 یعنی هرچه را كه می‌گفت جلوتر از گفته خود، عمل می‌كرد و در عمل از همه جلوتر بود.

 در همان ایام روزی به عدّه‌ای گفتم: این حرف‌هایی را كه امشب آقا زدند فقط باید خودشان به آن عمل كنند. فقط ایشان مردش بود و تا آخر هم ایستاد و بهره‌اش را هم برد، و البتّه هر كسی به هر اندازه عمل كند بهره می‌برد.

 إن‌شاءاللَه در فقرات دیگر حدیث عنوان بصری مطالبی در این زمینه عرض خواهیم كرد. امشب در نظر داشتم راجع به مسأله مهمّ: «حالات مختلفه سلوك: ارتباط انسان با ولی، ارتباط انسان با وصی، ارتباط انسان با پروردگار در صورت عدم وجود و دسترسی به ولی و وصی» كه بسیار مطلب حساس و مهمّی است، صحبت كنم و به این مسأله بپردازم، ولی موفّق نشدم. و لذا این بحث را به جلسه آینده موكول می‌كنیم.

 اللَهمَّ صلِّ علی محمَّدٍ و آلِ محمَّد

1. يكى از آقازادگان مرحوم قاضى به نام مرحوم آقاى حاج سيد مهدى قاضى بود كه در همين قم بودند و بنده هم ايشان را بارها زيارت كرده بودم. ايشان در علم اعداد و علوم غريبه شايد در زمان ما نظير نداشت. [↑](#footnote-ref-1)
2. الإحتجاج، ج ٢، ص ٤٩٨؛ بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٧٦. [↑](#footnote-ref-2)
3. جهت اطّلاع بيشتر پيرامون اين مطلب رجوع شود به سرالفتوح، ص ٧٠؛ امام شناسى، ج ٥، ص ١٧٧ إلى ١٩٥؛ روح مجرد، ص ٣٧٢ تعليقه. [↑](#footnote-ref-3)
4. مثنوى معنوى، دفتر اول. [↑](#footnote-ref-4)
5. ديوان حافظ، غزل ٢٨٦. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان مصدر، غزل ٤٥٣. [↑](#footnote-ref-6)
7. همان مصدر، غزل ٢٣٤. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره النّور (٢٤) صدر آيه ٣٥. [↑](#footnote-ref-8)
9. رجوع شود به اسرار ملكوت، ج ٢، ص ١٨٨ تا ٢١٠؛ اربعين درفرهنگ شيعه، ص ٤٩ إلى ٧٢. [↑](#footnote-ref-9)
10. وقعة الصفين، ص ٢٦٧. [↑](#footnote-ref-10)
11. الكافى، ج ٢، ص ٧٧؛ بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٠٩. [↑](#footnote-ref-11)